



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۰۳

ملالی موسی نظام

تعهد امانت داری در بیان واقعیت های تاریخی

آیا می توان با قبول و ترویج اشتباهات علنی، تاریخ نگاری نمود؟

آنچه پیشکش واقعات و رویداد های تاریخی را برای نسل های بعدی قابل باور می سازد، مراعات شرایط و اصولیست که تاریخ نگار، راوی و آنکه به نوشتن سطور از تاریخ مبادرت می ورزد، اخلاقاً به آن مقید، پابند و البته آگاه باشد؛ مخصوصاً آنانیکه با نداشتن معلومات، به اشتیاق مطرح شدن و از قافله «تاریخ نگاری» عقب نیفتادن، جرأت دست درازی به امانتی که به ملتی متعلق است را بخود ها میدهند. این اصول در حقیقت با تعهدی که در امانت داری، منطق پذیرفتن یک رویداد به اساس حوادث همزمان و مربوطه، استفاده جایز از ارتباطات تاریخ و ایامی که چنان یک جریان «عملاً» می توانست امکان پذیر گردد، نتایج و پیامد هایی که حالات بعدی را تغییر میدهد و ده ها وجبیه دیگر که هر «قلم بدستی» که حق روایت و یا تاریخ نگاری را بخود روا می دارد، حتماً مراعات نماید.

البته در بیان رویداد های تاریخی هم که دقیقاً ماجراهای گذشته هستند، سوء تفاهمات و مغالطه صورت می گیرد و چه بسی که مشاهده شده است که مؤرخین در کتب شان در تحقیق و مطالعات را باز گذاشته و افشاء حقایق مستدل را اگر در آینده نقیض متون منتشره آنان قرار گیرد، با ارائه اسناد و مدارک، جایز دانسته اند. ولی این بدان اساس نیست که یکی قلم بر دارد و هوس تاریخ نگاری نموده و به اتکاء به روایتی و یا «ادعایی» موضوع تاریخی ای را پیشکش خوانندگان نماید که عقل سلیم، شهود عینی، شرایط زمانی و منطق متوسط هر باسوادی که چند صنف تاریخ مکتب را آموخته باشد، آنرا رد و منتفی نماید.

با موجودیت و تغییر بنیادی ای که در مطبوعات وسیع و جهانی اینترنتی رونما گردیده در حقیقت حق نشر اوراق تاریخ که آشکارا و از استدلال به دور به دسترس خوانندگان قرار گیرد، عملاً مسئولیت گمراه نمودن اذهان بیشمار خواننده را بر عهده «ناشر» هم سبب میگردد. اگر آنچه از جانب یک منبع نشراتی مخصوصاً اینترنتی بدون دقت و توجه و دور از تحقیق، اصلاح و «ادیت» اولیای امور آن پیشکش میگردد، چیزی به جز اشتراک آن تشکیل با یک اطلاعیه تاریخی غیر قابل قبول، نا ممکن و کاملاً غیر قابل باور، نمی تواند باشد که البته به خاطر دوری از حقایق، مسئول شمرده می شود.

چون انسان در اصل واجب الخطاست، پس اگر اشتباهی در روایت و استدلال پیش می آید و بدون توجه منبع نشراتی و در اثر سهل انگاری آن در اختیار خواننده قرار میگیرد، بعد تر برای رفع تحریف اذهان خوانندگان

نه تنها راوی و یا نویسنده، بلکه با تصحیح هر قسمتی از اشتباه برای خوانندگان، منبع نشر، هم چنان موضوع را به صراحت و با شرح اغلاط و پیشکش ادله آموزنده هر قسمت تحریف شده، وظیفه‌اً در اختیار عوام الناس بگذارد.

در امریکا گاهی با اشخاص غیر مسئولی در دواير طرف میگردیم که با مطرح ساختن جریانی با آنها، برای رفع مسئولیت عذر می آورند که نمیدانند که از دفتر یا مؤسسه آنان «کی» چنین معلومات و یا وعده ای را ابراز داشته، در عالم مطبوعات هم از دو حال خارج نباید باشد، یکی اگر از منبعی روایت یا خبری را دستیاب میگردیم، معرفی منبع تنها کافی نبوده، بلکه خود هم قضاوت نماییم که آیا عقل و منطق ما تا کدام حد میتواند چنان موضوعی را قبولدار گردد، اگر سطح معلومات قادر به قضاوت دقیق در موضوع نیست، موجودیت عدم علاقه و طرز دید ما به طرف مورد بحث، نباید بهر حال با بیباکی در قضاوت سهیم گردد. دوم اگر موضوع تا حد روایت تاریخ یک سرزمین و مردم آنست، باید قبل از تحویل آن روایت به کسان دیگری، خود به سراغ معلومات و جست و جوی حقایق برویم، امروز دنیای اینترنت حدود و ثغوری برای دریافت معلومات از منابع آن ندارد. حتی با شخص مطلعی باید مشورت نماییم، چون مسئولیت پذیری و تعهد «نوشتن» یک رویداد وظیفه و وجیهه ای است نهایت مهم. با تقدیم سطور بالا، میرویم به سراغ مثال جالب و حیرت بر انگیزی. نقد بی طرفانه سطور پایان را از همان آغاز نشر آن در چند ماه قبل که مضحکه، تعجب و سر و صدای زیادی را بین حلقه های فرهنگی سبب گردید، میخواستیم تقدیم خوانندگان محترم بنماییم که متأسفانه کمبود فرصت، آنرا به عقب انداخت:

بتاریخ نهم جولای سال گذشته مضمونی تحت عنوان «د اعلیحضرت محمد ظاهر شاه یوه ملی تاریخی غلطی» از یکی از برادران افغان ما، آقای ایاز نوری در وبسایت افغان جرمن آنلاین منتشر گردید. البته در مورد رویداد های افغانستان اگر عنوانی چنان جذاب در یک وبسایت جهانی منتشر میگردد، فوراً جلب نظر نسل های گوناگون خوانندگان را می نماید.

طوریکه به نظر میرسد، آقای ایاز نوری بر علاوه اینکه تعلیمات لیسه منجمله فرصت آموزش تاریخ را در کشور خود داشته اند و در عصر خونین اشغال افغانستان محصل در شوروی بوده و قسماً در ارودی آن زمان افغانستان هم رسمیت داشتند. یعنی با داشتن سواد کامل، امکانات تجسس رویداد های تاریخی را باید داشته باشند.

باری به عوض تایید همه سطور آن مضمون نهایت عجیب، فقط به محتویات در مجموع نظری می اندازیم: محترم آقای ایاز نوری که با این قلم مناسبات حسنه فرهنگی و احترام متقابل از طریق ایمیل ها هم داشته اند، گویا در اینترنت متوجه میگردند که هموطنی از داماد و پسر عموی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، یعنی سردار ولی که گویا وی را در روم ملاقات نموده روایت میکند که در سال ۱۹۴۷ میلادی در حوالی به آزادی رسیدن نیم قاره هند، پیشنهادات محیرالعقولی از جانب انگلستان و ایالات متحده امریکا به اعلیحضرت شاه افغانستان، صورت میگیرد طوریکه صدراعظم انگلستان «!؟» و حتی رئیس جمهور امریکا «!؟» در آن زمان به کابل مسافرت می نمایند و پلان عالی ای را که تفویض سرزمین های از دست رفته سرحدات عصر «احمد شاه بابای کبیر» به منزله افزودن به وسعت خاک افغانستان باشد، به منزله ملک بی صاحبی از کیسه خلیفه، توصیه و پیشکش می نمایند.

بهر حال، به استدلال آقای ایاز نوری اعلیحضرت شاه افغانستان که به هیچ کدام روی خوش نشان نمیدهند و یک فرصت طلایی را که برای ملت و مملکت پیش آمده بود، رد می نمایند، گویا همان طور که در عنوان مقاله مشاهده میفرمایید، یک «**غلطی ملی تاریخی**» را مرتکب میگردند. بلی، اشتباهی که باوجود تفصیلاتی که خواهیم دید، احد من الناس تا قبل از نشر مقاله مربوطه ایشان، از آن اطلاعی نداشته است.

هموطن ما آقای ایاز نوری که البته این روایت را کاملاً باور فرموده اند، تبصره میکنند که معلوم نشد که شاه دقیقاً خود به ارزش چنین پیشنهاد مهمی پی نه برده و یا با رد آن، خواسته است قصداً به ملت مظلوم، ستم روا دارد؟! البته قضاوت در زمینه را ایشان به وطن داران که مقاله شانرا میخوانند، هم محول نموده اند.

آقای ایاز نوری که نام خدا بسیار در صفحات اینترنتی فعال و مطرح هستند، از خواندن چنین ماجرای سیاسی مهمی «؟!» سخت متأثر و نا امید میشوند و البته در حالیکه با باور کامل چنین یک خطب سیاسی شاه افغانستان را هم نمی بخشند، امکانات پذیرفتن پیشنهادات انگلستان و امریکا را در سال ۱۹۴۷ هم از سطور فیس بوک آن هموطن دیگر کاملاً قبول و پشتی بانی می نمایند.

فعالیت های فیس بوک که در حقیقت از کنترل زمین و آسمان خارج گردیده، امکان دسترسی به هر فردی را میسر گردانیده و آنچه تهمت، اعتراضات، ارائه معلومات غیر قابل قبول، دو و دشنام و امثالهم است، به طرفه العین در فضای اینترنتی به نشر میرسد؛ ولی مگر میشود در مسائل حاد ملی هم بدون اندک تفکر و یا مطالعه، به هر چی میخوانیم باور نماییم و قضاوت و برداشت خود را با امکانات باورمندی در طاق بلند بگذاریم؟

اینکه آن هموطن فیس بوکی بنام آقای «**زلمی خان پشتون**» که گویا با چنان معلومات آفاقی «!» دیپلمات هم بوده که وظیفته باید از تاریخ مملکت خویش آگاه می بود و یا اینکه سردار ولی، یک جنرال اردوی افغانستان که عمری را در نفس جریانات سیاسی به منزله شاهد عینی سپری نموده بود، چه گفته و چه روایت شده، خود سوال بر انگیز است. ولی فیس بوک است با نشرات بی مسئولیت.

آقای ایاز نوری از نوشته آن هموطن فیس بوکی روایت می نماید که در سال ۱۹۴۷ ازمانیکه برتانیه به دلیل مشکلات مالی خاک هند را ترک می نماید، به اتفاق امریکا از شاه افغانستان خواهش می کند که چون در چنین احوالی نیم قاره به خطر جدی تصرف از جانب شوروی مواجه است، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه قبول نمایند که با آن دو مملکت در «**پکت سنتو**» شریک شده و آنها در عوض حدود جغرافیایی امپراطوری «**احمدشاه بابای کبیر**» را برای افغانستان «**احیاء می نماید**». به ارتباط به این پیشنهاد اول صدراعظم وقت انگلستان خود را به کابل رسانیده و کوشش میکند که اعلیحضرت ظاهر شاه را قناعت به قبول پیشنهاد نماید؛ چون وی مؤفق نمیشود اینبار رئیس جمهور امریکای آن زمان، خود به کابل می آید و با شاه «**فقط**» در قسمت وی آی پی «؟!» میدان هوایی خواجه رواش ملاقات میکند ولی اعلیحضرت باز هم این پیشنهاد طلایی و عالی را نمی پذیرد! بنابر آن «**آیزن هاور**» به شاه میگوید که در صورت رد پیشنهاد ما، اجباراً به ساختن یک مملکت دیگری اقدام می نمایم که البته در صورت موافقه شما، آن همه پول را به شما «؟!» داده و چهار میلیون مسلمان هند را هم به خاک تان ارسال «؟!» خواهیم نمود... یعنی امریکا و انگلستان همه مسلمانان هند را از جایی که بودند به جای دیگری «**ارسال**» می نمودند؟؟

البته ظاهر شاه باز هم پیشنهاد را قبول نکرد. از گفتار سردار ولی روایت میشود که درین وقت سردار داود خان، شاه ولی خان و داکتر ظاهر هم هرچه کوشش کردند، ولی سردار ولی و اعلیحضرت قطعاً پیشنهاد شمولیت به «پکت سنتو» را به خاطر حالت بیطرفی افغانستان رد نمودند! همان بود که در سال ۱۹۴۷ پاکستان تشکیل شد. این «قضیه مهم» گویا سبب اختلافات فامیل شاهی و مشکلات بعدی «؟!» در مملکت هم گردید!!

عرایض این قلم:

اول: رویداد های تاریخی نیم قاره هند که حریت سر زمین هندوستان در اثر مبارزات آزادی خواهی دوام دار و سال های متمادی تلاش مردم شریف آن و مخصوصاً در اثر شهامت و حوصله مندی و مظاهرات آرام و صلح جویانه ز عیم بینظیر و قهرمان جاودانه ملت هند «مهاتما گاندی» باشد و قبولی و وعده بریتانای کبیر در زمینه که البته بعد از آزادی هندوستان، به تدریج جنبش های آزادی خواهی در دیگر مستعمرات و افریقا هم بوجود آمد، از خود تاریخ روشنی دارد. اگر یک هندوستانی وطن پرست و آگاه به تاریخ و جغرافیای سر زمین خود، بشنود که با وجود مبارزات ملت وی حریت بزرگترین مملکت دیموکراسی جهان، صرف به خاطر نا توانی اقتصادی دولت استعماری برتانیه «!» به دست آمده است، دیوانه خواهد شد. مگر این مستعمرات نبودند که مواد خام، معدنیات و سرمایه های ملی آنان برای غنای مادی استعمار گران استهلاک میگردید؛ آیا هند محتاج کمک مالی برتانیه بوده است یا تمول انگلستان از خیرات استثمار چنان کشور هایی تأمین میگردید؟؟!

البته جریان تاریخی دومی که تشکیل دولت پاکستان و عواقب ناگوار آن با تلف شدن یازده ملیون سکنه بی گناه منطقه باشد، برای خود دلایل سیاسی دیگری دارد که درین مختصر نمی گنجد.

دوم: در مورد اینکه نیم قاره وسیع هند به منزله «تحفه ای» صرف با شمولیت افغانستان در «پکت سنتو» میتواند سرحدات عصر «احمد شاه بابا»، مثلاً از دهلی تا نیشاپور را برای افغانستان احیاء نماید، چه فیصدی باور مندی را با در نظر داشت عصری که در همان نیمه دوم قرن بیست، طغیان جنبش های ضد استعماری در جهان بود، پیشکش خوانندگان جهانی یک وبسایت انترنتی می نماید؟ یا اینکه در چنین خدمت فرهنگی ای که کمیت هدف اصلی بوده و کیفیت ارزشی نداشته باشد، معلوم است که چنان سطوری که در آن فقط تحریف اذهان خواننده اشباع میگردد، میتواند صفحاتی را «پر» نماید؛ چنانچه مقاله مذکور برای آگاهی خوانندگان هنوز هم در آرشیف محترم ایاز نوری موجود است. یعنی در نتیجه باید باور نماییم که ملت مبارز هند که بعد از سه صد سال استعمار برتانیه به تاریخ ۱۵ آگست ۱۹۴۷ به آزادی نائل گردیده بود، از زیر باران به زیر چکک، باید جزئی از متصرفات افغانستان، کشوری متعلق به جهان سوم گردد؟! یا الله!

سوم: نظری به نحوه «پکت دفاعی سنتو» - (The Central Treaty Organization- Cento) می اندازیم: این معاهده که به «پکت بغداد» هم مشهور است همان طور که از اسم آن بر می آید خاصیت مرکزی داشته و بین ممالکی چون انگلستان، عراق، ایران و ترکیه در سال ۱۹۵۵ میلادی، یعنی درست ۸ سال بعد از آزادی هند در سال ۱۹۴۷ و تشکیل پاکستان، به امضاء رسید. با مقتدر گشتن شوروی سابق در اوایل دهه ۵۰ غرب خواست پیمان های دیگری را برای همبستگی با «ناتو» یا «پیمان اتلانتیک شمالی» مانند حائلی برای ممالکی که با روسیه سرحدات شمالی داشتند، مطرح نماید. چون انگلستان و ترکیه در عین زمان یک عضو مهم «ناتو» هم بوده اند، با شمولیت خود چون حلقه ای در «پکت بغداد یا سنتو» هم قرار گرفتند.

حال، باید از راوی محترمی که معلومات فیس بوک هموطنی وی را بر قضاوت بر خطای بزرگ ملی تاریخی «!» شاه فقید افغانستان پریشان حال و متألم ساخته است، پرسید که اولاً برای رئیس دولت افغانستان چگونه شمولیت در پیمانی پیشنهاد گردیده بود که ۸ سال بعد به وجود آمد؟! ثانیاً در حالیکه «پکت دفاعی سنتو» در نفس خود نمیتوانست ارتباطی با این گوشه دنیا داشته باشد، مطرح نمودن آن مگر جز تحریف و سر درگمی ذهن خواننده بیچاره و ضیاع وقت وی، مفادی هم دارد؟! نکند که در اصل هدف از معرفی معاهده دیگری یعنی «پکت دفاعی سینتو» باشد که آنهم در اواسط دهه پنجاه میلادی به وجود آمد..... ۷ سال بعد از آزادی هند و جدایی پاکستان؟!

چهارم: به اساس تشکیل کمر بند دفاعی دیگری به مقابل نفوذ روز افزون اتحاد شوروی وقت، طرح متفاوتی به میان آمد که عبارت از «پکت سینتو – (South East Asia Treaty Organization - Seato)» بود و در آن بر علاوه هفت مملکت به شمول ایالات متحده و انگلستان، فرانسه، فلپین، تایلند، استرالیا، نیو زیلاند، پاکستان هم با تشکیل رسمی آن در سال ۱۹۵۴ شمولیت یافت، یعنی ۷ سال بعد از آزادی هند و جدایی پاکستان و طوریکه دیده میشود، باز هم بر علاوه تعدادی از کشور های آسیایی و غیره، بعضی از اعضای ناتو در آن شامل گردیدند که سبب همبستگی این تشکیل نظامی با دو پکت بغداد و ناتو هم گردید.

پنجم: مسافرت صدراعظم وقت انگلستان برای پیشنهاد شمولیت افغانستان در «پکت سنتو»: به اساس استدلال هموطن انترنتی و پذیرفتن محترم آقای ایاز نوری، گویا صدراعظم برتانیه رهبر حزب کارگر آن کشور «کلیمنت ریچارد اتلی – ۱۹۴۵ - ۱۹۵۱» قبل از تشکیل پاکستان جهت چنان یک پیشنهاد مهم به شاه افغانستان، در سال ۱۹۴۷ به کابل می آید. از خیر دیگر اگر و مگر ها که بگذریم، اوراق تاریخ انگلستان و منابع معلومات عمومی انترنتی چنین مسافرت و ملاقاتی را در عصر صدارت آقای «اتلی» قطعاً نشان نمی دهد. اگر اثباتی غیر ازین باشد، خوب است مطلع گردیم.

ششم: مسافرت رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۴۷ به افغانستان: باز هم میرویم به سراغ همان رئیس جمهور امریکا که به اساس ادعای هموطن فیس بوکی و پذیرفتن آقای ایاز نوری، برای درخواست



شمولیت اعلیحضرت پادشاه افغانستان به «پکت سنتو» به کابل می آید و شاه وی را صرف «!» در اطاقی در میدان هوایی ملاقات میکند. بلی این شخص عالی رتبه دولت امریکا باید به حکم تاریخ ادعا شده «هری ترومن – ۱۹۴۵ - ۱۹۵۳» بوده باشد؛ نه جنرال «آیزن هاور» طوریکه درین مضمون عجیب ادعا گردیده است!! باور بفرمایید که تاریخچه حیات سیاسی «هری ترومن» هم هیچ مسافرتی را

مخصوصاً در آن موقعیت جهان بعد از جنگ دوم، به خاک پاک افغانستان نشان نمیدهد. تهمت و تحریف ذهنی خوانندگان هم حد و حدودی دارد!

هفتم: مسافرت «جنرال دیویت آیزن هاور» رئیس جمهور امریکا به کابل: رئیس جمهور امریکا جنرال پنج ستاره «دیویت آیزن هاور - ۱۹۵۳ - ۱۹۶۱» به تاریخ ۹ دسمبر سال ۱۹۵۹ «دقیقاً ۱۲ سال بعد از آزادی هند و

تشکیل پاکستان»، در حالیکه از جوانی آرزوی دیدن افغانستان را به ارتباط صفحات تاریخ داشت، با طیاره پان امریکن، منحیث مهمان رسمی پادشاه افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه وارد میدان هوایی خواجه رواش گردید. قبل از فرود آمدن طیاره وی توسط ۶ فروند جت روسی از نوع میگ ۱۷ سکورت و استقبال گردید. جنرال «آیزن هاور» بعد ها تعریف کرد که بعد از دیدن استقبال جت های



روسی، بیاد آورد که شوروی با سفری که «نیکتای خروسچف» در سال ۱۹۵۵ به کابل نمود، چه جای پای محکی در افغانستان گذاشته است.

برعکس معلومات فیس بوکی هموطن ما و البته روایت آقای ایاز نوری، رئیس جمهور امریکا در اطاق میدان هوایی نه، بلکه با تشریفات رسمی نهایت شاهانه به مهمان خانه دولتی «قصر چهل ستون» تشریف برده و پنج ساعت مکمل با رهبر دولت افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مذاکره رسمی نمود. این همان ملاقاتیست که رئیس جمهور امریکا مبلغ ۱۴۵ میلیون دالر را برای کمک در امور ساختمان سرک سازی، بند و انهار و میدان هوایی تخصیص داد.

در دو عکس ضمیمه که به سفر رسمی مذکور متعلق است، ورود رئیس جمهور جنرال «آیزن هاور» را به حضور اعلیحضرت که خود در میدان هوایی تشریف آورده اند با سردار محمد داوود صدراعظم، علی محمد خان وزیر دربار و محترم ملک خان وزیر مالیه و تعدادی از اعضای عالیرتبه لشکری و کشوری و حرکت بطرف قصر چهل ستون را که اهالی شهر کابل هم برای استقبال رئیس جمهور مذکور سهم گرفته اند، مشاهده می فرمایید.

هشتم: توصیه مرحوم داکتر عبدالظاهر برای قبولی شمول به «پکت سنتو»: چون مرحوم داکتر عبدالظاهر سال های زیادی را برای تعلیمات عالی در ایالات متحده امریکا منجمله پوهنتون های معتبر کولمبیا و جان هاپکنز سپری نموده است، در سال ۱۹۴۷ گمان نمیرود که اهمیت مقام رسمی نامبرده که اگر جزئی از مأمورین دولتی هم بوده باشد و جوانی محسوب میشد، تا حدی بوده که به اعلیحضرت پادشاه افغانستان در چنان امر مهم و بسیار «سرنوشت سازی» بتواند مشوره و نظر بدهد.

این بود آنچه را در مورد اتهام یک خطب ملی تاریخی به اعلیحضرت شاه فقید افغانستان از نظر گذرانیم. موضوع بحث ما که مقاله وابسته به آن به ذات خود در شرایط نهایت غیر واقعی ای از جریانات سیاسی و اجتماعی جهان، منطقه و افغانستان قرار داشته، گویا تعهد پذیری و اثبات استدلال و استناد آموزنده ای را که در بیان رویداد های هر تاریخی حتمی و براننده است، مطلق زیر سوال میبرد. گرچه در همان آوان نشر چنین مقاله انتقادی، جسته

و گریخته تعرضاتی بر صحت و سقم چنین ادعا هایی صورت گرفت، ولی محترم آقای ایاز نوری به سادگی صرف الا بلا را به گردن نویسنده فیس بوک که به یقین آن سطور دور از حقیقت را تحریر داشته بود، انداخته و از باورمندی، نظریات و اعتراض شدید شخص خویش و یقین کامل به متن آن نوشته و انتقاد علنی گویا بر «اشتباه» اعلیحضرت از وابستگی وی به موقف عدم انسلاک، سطوری که توقع می رفت تفصیلاتی را بیرون ندادند. چرا؟ مگر زمانیکه ما بندگان به اشتباه چنان عجیب و با نقاضتی در آن حد وسیع، دور از منطق و غیر قابل باور پی می بریم، این اقرار به خبط و اقدام به اصلاح آن نیست که با اجرای یک وجبیه ملی، باعث تذکیه نفس و آرامش روح میگردد؟!

از تعجبات است که تعدادی زیر عنوان تاریخ نگار و تحقیق گر هم در زمینه چنان افشاء گری تاریک و انحراف انگیز اذهان خواننده، صرف جهت روشنگری در بیان واقعیت های دوره ای از کشور شان، قلم شکستند و لب فرو بستند. هیهات!

همان طوریکه به عرض رسید، در نشر و اشتها هر نوع خبر و رویداد وابسته به مردم و تاریخ آنان، البته که منابع نشراتی مسئولیت تحقیق و ارزیابی را قبل از نشر دارند، تا باشد که اذهان عامه در مطالعه آنچه از حقایق فاصله دارد، تخریب و تحریف نگردد، مخصوصاً اگر بعد از نشر مطلب ثابت میگردد که متون و سطور اطلاع یک رویداد تاریخی به هر شخصیت و هر دوره ای که متعلق باشد، با واقعیت در نقیض قرار دارد، منبع نشر وظیفه اولاً از انتشار آن اباء ورزند و یا با افشای اصل رویداد با شواهد و مدارک، وجبیه روشنگری را در مورد تاریخ واقعی یک دوره اجراء نمایند.

با مطالعه مضمون آقای ایاز نوری که لینک آن را مشاهده می فرمایید، داستانی از جواب یک شاگرد بازی گوش به معلم تاریخ چنین تداعی می گردد: (خصن و خصین هر سه دختران معاویه بودند).

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/Noori_a_m_de_m_zaher_shah_tarichi_ghalati.pdf

پایان